



قرآن بعضی از گمان‌ها را گناه می‌داند/ دلایل برتری حرمت مومن از حرمت کعبه

آیت‌الله قرهی با بیان این‌که خداوند حرام کرد که کعبه را تخریب نکنید، اما برای مؤمن، هم مالش و هم خونس، حرام است، گفت: طبق بیان قرآن کریم، «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»؛ بعضی از ظنّ و گمان‌ها، گناه است و مؤمن، حرمت دارد و نباید به او ظنّ بد داشت.

آیت‌الله قرهی با بیان این‌که خداوند حرام کرد که کعبه را تخریب نکنید، اما برای مؤمن، هم مالش و هم خونس، حرام است، گفت: طبق بیان قرآن کریم، «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»؛ بعضی از ظنّ و گمان‌ها، گناه است و مؤمن، حرمت دارد و نباید به او ظنّ بد داشت.

به گزارش خبرگزاری بین‌المللی قرآن (ایکنا)، آیت‌الله قرهی در دویست و هفتاد و چهارمین جلسه درس اخلاق به عنوان آخرین جلسه در سال جاری به بحث از ایمان و عمل مومن پرداخت که مشروح آن در ادامه می‌آید:

حتی درندگان هم در برابر مؤمن، خاشعند!

مؤمنین، فردای قیامت، به آن عملی شناخته می‌شوند که طبق روایات شریفه، هم برای خدا باشد و هم آن‌ها را به خلق و خوی الهی نزدیک کند. حسب روایات شریفه «أَكْمَلُهُمْ إِيْمَانًا» [1] تبیین شده است، آن‌هایی که «حَقَّقًا حَسَنًا» و «عَمَلُهُمْ خَالصًا». اخلاق آن‌ها، اخلاق نیک؛ عمل آن‌ها، عمل خالص. فردای قیامت، این‌ها مقربین هستند که حسب روایات شریفه «هُمْ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ» بیان شده و فرمودند: این‌ها، فردای قیامت، اهل قرب هستند.

منتها یکی از خصایصشان همین است که این‌ها آنچه را که روایات تبیین می‌کند، باور دارند و عمل می‌کنند. تفاوتشان با دیگران، این است. یعنی دارای ایمانی هستند که موجب عمل می‌شود و دارای حسن خلقی هستند که عامل برای چشیدن ایمان می‌شود.

فلذا وقتی مؤمن به این مقام رسید، همه چیز تسلیم اوست و به تعبیری، عالم، مسخر اوست. حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق (صلوات الله و سلامه علیه) می‌فرمایند: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَخْشَعُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى هَوَامُّ الْأَرْضِ وَ سِبَاعُهَا وَ طَيْرُ السَّمَاءِ» [2]. به تحقیق همه چیز در برابر مؤمن، خاشع است. معنای خشوع هم این نیست که مثلاً او قدرتی دارد که زور بگوید. بلکه ایمان، به خودی خود، این حال را برای مؤمن به وجود می‌آورد.

بعضی از بزرگان و اولیاء خدا، نکته‌ای را تبیین می‌کنند که خیلی زیباست. این‌که چطور شد یوسف صدیق (علی نبینا و آله و علیه الصلوة و السلام) به مقام عزیزی مصر رسید؟ آیا علتش، فقط مُعَبَّر بودن (داشتن علم تعبیر خواب) ایشان بود؟ آیا علتش، جمال ایشان بود؟ ... آنچه که اولیاء می‌گویند، این است: دلیل عمده اش، این بود که یوسف صدیق، آن نبی مکرم و معظم، در مقام کمال، در بندگی خدا بود. فلذا همه، نسبت به ایشان، خشوع دارند و قلب‌ها به سمت ایشان هدایت می‌شد. چون همان‌طور که گفتیم، خصوصیت مؤمن، همین است، «يَخْشَعُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ». مثل خود حضرت سلیمان، حضرت موسی، حضرت عیسی (علیهم صلوات المصلین) و همه انبیاء؛ چون آن‌ها، بنده و عبد خدا بودند و ایمان به پروردگار عالم داشتند.

طبیعی است که بیان می‌شود: «حَتَّى هَوَامُّ الْأَرْضِ وَ سِبَاعُهَا وَ طَيْرُ السَّمَاءِ»، حتی پرندگان، درندگان و پرندگان آسمان هم در مقابل مؤمن، خاضع و خاشع هستند. برای این‌که مؤمن، به این مطلب ایمان دارد که هر چه هست، مین ناحیه الله است و اهل عمل است.

کسی که همه چیز از او می‌ترسند و او از هیچ چیز نمی‌ترسد!

باز خود حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق (صلوات الله و سلامه علیه) یک دلیل دیگر را که چرا همه اشیاء برای مؤمن، خاضع و خاشع هستند و همه، از او، خوف دارند؛ بیان می‌فرمایند. اولیاء هم آن‌را به این معنا تعبیر کردند که او، قدرتمند در دینش است؛ یعنی عمل می‌کند.

حضرت می‌فرمایند: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَنْ يَخَافُهُ كُلُّ شَيْءٍ» [3]، مؤمن، کسی است که هر چیزی از او بیمناک باشد؛ چرا؟ «و ذَلِكَ أَنَّهُ عَزِيزٌ فِي دِينِ اللَّهِ»، زیرا او در دین خدا قدرت مند و عزیز است، عزیز، معانی مختلفی در لغت دارد، «كَلِمَةً وَاحِدَةً، تَدُلُّ عَلَى مَعَانٍ مُخْتَلِفَةٍ». یکی از معانی آن، قدرت است؛ یعنی قدرت مندی که اقتدار دارد. عزیز و قدرتمند نسبت به ذوالجلال و الاکرام هم تبیین می‌شود. لذا عبارت «عَزِيزٌ فِي دِينِ اللَّهِ»؛ یعنی در دین خدا، قدرت مند و وقوی است؛ سست نیست.

لذا اولیاء خدا می‌گویند: هر کس عملش قوی تر بود و در دین خدا، سست نبود؛ معلوم است که ایمانش بیشتر است. چون ایمان به خودی خود، عمل آور است. اگر ایمان، قوی شد؛ عمل بیشتر هم می‌آورد.

«و لَا يَخَافُ مِنْ شَيْءٍ»، و هُوَ عَلَامَةُ كُلِّ مُؤْمِنٍ، مؤمن از هیچ چیز خوف ندارد و این، نشانه هر مؤمنی است. اصلاً مؤمن را می‌خواهی بشناسی، این، خصوصیتش است که همه چیز در ید اوست؛ چون اهل عمل است، عزیز و قدرت مند در دین خداست و خوفی از چیزی ندارد.

حرمتی بیشتر از کعبه!

وقتی این طور شد، عالم در تسخیر مؤمن است. دلیلش هم این است که این مؤمن در نزد پروردگار عالم هم رشد و نمو دارد. طوری که مؤمن عندالله تبارک و تعالی، مقامی دارد که طبیعی است هیچ ملکی ندارد و بلکه حتی اعظم از کعبه ای است که مؤمنین دور آن می چرخند و آن را طواف می کنند.

باز حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق(صلوات الله و سلامه علیه) می فرمایند: «المؤمن أعظم حرمة من الكعبة» [4]، حرمت مؤمن، از کعبه، خیلی بیشتر است. به تعبیر دیگر یعنی خیلی مؤمن را می خواهی! چون مؤمن این قدر مقامش بالاست که از کعبه نیز حرمتش بیشتر است.

سه خصلتی که خداوند به مؤمن عطا کرده است

حال، اگر این طور شد، این مؤمن، چه خصوصیتی پیدا می کند؟ یکی از خصوصیاتش این است که حضرت باقرالعلوم، امام محمد باقر(صلوات الله و سلامه علیه) می فرمایند: «إن الله عز و جل أعطى المؤمن ثلاث خصال» [5]، خداوند سه خصلت به این مؤمن بخشیده است:

1. « العز في الدنيا والآخرة »، خداوند، مؤمن را هم در دنیا عزیز می کند و هم در دین، به او عزت می دهد.
 2. « و الفلاح في الآخرة » و یا در بعضی روایات « و الفلاح في الآخرة » تبیین شده که هر دو به معنی رستگاری است، اما «فلج»، اوج رستگاری است. یعنی مؤمن در آخرت رستگار می شود.
 3. « و المهابة في صدور العالمين »، خداوند به او ابتهتی هم در دل های جهانیان می دهد.
- امام راحل را ببینید. ایشان، ایمان داشتند، لذا هم عزت در دنیا داشتند و هم در دینشان. خداوند هم ایشان را رستگار کرد و ابتهتی هم به ایشان داد که این خصوصیت مؤمن است.
- چرا این طور است؟ چون مؤمن، اهل عمل است.

چرا حرمت مؤمن از کعبه بیشتر است؟

یک روایتی را بیان کنم که خیلی زیباست: «رؤی أن رسول الله صلى الله عليه و آله نظر إلى الكعبة» [6]، روایت شده که یک مرتبه، رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) نگاهی به کعبه کرد، «فقال: مَرَحَبًا بِالْبَيْتِ!»، پس فرمود: آفرین به تو ای خانه خدا! «ما أعظمك و أعظم حرمتك على الله!»، چقدر تو در نزد خدا بزرگی و خدا تو را محترم شمرده، بالا برده و عظمت داده است - همین است دیگر، شما هر کجای دنیا که باشید، باید رو به قبله نماز بخوانید. قبله کجاست؟ کعبه! یا دور کعبه باید بچرخیم؛ چون حرمت دارد - بعد پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)، خاتم رسل، علم خدا، قسم خورده و می فرمایند: «و الله، للمؤمن أعظم حرمة منك»، به خدا قسم! مؤمن حرمتش از تو بالاتر است.

جالب است که خود بیت، اعظم است؛ چون در ابتدا می فرمایند: «ما أعظمك و أعظم حرمتك على الله!»، یعنی کعبه، عظیم نیست، بلکه اعظم و از باب أفعّل التفضیل است؛ یعنی دیگر هیچ چیزی با آن، برابری ندارد. اما بعد از این که کعبه را این قدر بالا می برند؛ بلافاصله خطاب به آن، می فرمایند: مؤمن از تو برتر است و اعظمیتش نسبت به تو بیشتر است. چرا؟

« لأن الله حرم منك واحدة و من المؤمن ثلاثة: ماله، و دمه، و أن يظن به ظن السوء »، برای این که خدا فقط یک چیز را برای تو حرام کرد. اما برای مؤمن، سه چیز را حرام کرد. برای کعبه حرام کرد که آن را تخریب نکنید، اما برای مؤمن، هم مالش و هم خونس، حرام است. علاوه بر آن، گمان بد بردن به آن نیز حرام است. همان طور که در قرآن کریم و مجید الهی هم فرمودند: «إن بعض الظن إثم» [7]، بعضی از ظن و گمان ها، گناه است و مؤمن، حرمت دارد و نباید به او ظن بد داشت. در انتها نیز می فرمایند: «لأنهم أهل العمل»، برای این که مؤمنین اهل عمل هستند. یعنی به یک مقامی در ایمان می رسند که هر چه خدا گفت، چشم می گویند و عمل می کنند.

درجات مؤمنین به واسطه عمل آن هاست. فلذا چون اهل عمل هستند، این مؤمنین، خیلی کم هستند. لذا اشاره کردیم، پیامبر ده جزء برای ارکان ایمان، قائل شدند و فرمودند: «الإيمان في عشرة المعرفة والطاعة والعلم والعمل والورع والاجتهاد والصبر واليقين والرضا والتسليم فأيهما فقد صاحبه بطل نظامه» [8] اگر یکی از این ده مورد، از بین برود، تمام است و همه آن از بین می رود؛ چون این ها به همدیگر گره خورده است. حالا اگر مؤمن، اهل عمل بود، این طور است که بر درجاتش اضافه می گردد. لذا خیلی مهم است که در باب ایمان، مؤمن را اگر مؤمن می گویند و این همه شرافت و عزت دارد، به این خاطر است که اهل عمل است.

وجود مقدس امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب(صلوات الله و سلامه علیه) فرمودند: «أيها الناس، لا تستوحشوا في طريق الهدى لقلّة أهله» [9]، ای مردم! به واسطه این که تعدادتان در راه راست، کم است، نترسید، وحشت نکنید و از راه راست بیرون نیایید. «فإن الناس اجتمعوا على مائدة شيعها قصير، و جوعها طويل»، چون مردم بر سر یک سفره ای جمع شدند که سیری آن، کوتاه و گرسنگی اش، طولانی است. منظور این است که سیری دنیا، کوتاه و گرسنگی اش در آخرت، طولانی است. ولی مؤمن، کسی است که احتیاج به خلق نخواهد داشت، چون اهل عمل است و به همین علت، اهل نجات هم است و از هیچ چیزی وحشت ندارد.

لذا مؤمنان که اهل عمل هستند، به دنیا دل نمی بندند و نگران دنیا نیستند. چون دنیا، سیرمونی ندارد.

خداوند تا چه زمانی کمک حال مؤمن است؟

حال، با این مقدمه ای که بیان شد که مؤمن، اخلاقی است، اهل عمل است، شرافتش از کعبه بیشتر است و دارای اعظم درجات است؛ می خواهیم بیان کنیم که این مؤمن، اگر بخواهد به عنوان مؤمن حقیقی باشد، باید یک خصوصیتی داشته باشد. در ابتدا باید بدانیم که مؤمن همیشه از ناحیه خداوند، کمک می شود. در روایتی داریم که حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق (صلوات الله و سلامه علیه) فرمودند: «اللهُ في عَوْنِ الْمُؤْمِنِ» [10]، خداوند، کمک حال مؤمن است. تا چه زمانی؟ «ما كانَ الْمُؤْمِنُ في عَوْنِ أَخِيهِ»، تا زمانی که مؤمن هم کمک حال برادر مؤمنش باشد.

یعنی از نشانه های ایمان این است که مؤمن، دست مؤمن را می گیرد و به او کمک می کند. اهل عمل، این گونه هستند و فقط این نیست که بروند نماز بخوانند و روزه بگیرند و... - که البته انسان باید این ها را انجام بدهد - اهل عمل، این نیست که بگوییم فقط در دل شب قیام می کنند که البته این هم سعادتی می خواهد و بارها بیان کردیم که اولیاء خدا فرمودند: به هر که هر چه دادند، در دل شب و به واسطه شب خیزی دادند، اما همان قیام در دل شب، باعث می شود که مؤمن دست مؤمن را می گیرد و خداوند هم این توفیق را می دهد. این ها، همه رمز است. مثلاً یکی از موارد آن، این است که گناه نکنند، اما یکی دیگر این است که علاوه بر گناه نکردن، این طور نباشد که فقط در خودش باشد و دست دیگران را نگیرد؛ چون در این صورت خداوند او را جزء مؤمنین، حساب نمی کند و به او کمک نمی کند. چون خدا باید کمک کند که ما شب خیزی داشته باشیم، مطالبی را بفهمیم و پرده ها برایمان بالا رود و... «اللهُ في عَوْنِ الْمُؤْمِنِ ما كانَ الْمُؤْمِنُ في عَوْنِ أَخِيهِ»، مادامی که مؤمن کمک حال برادر مؤمنش باشد، خدا هم کمک حال اوست.

این نکته ای که بیان می کنم، به این علت است که این جلسه، دیگر آخرین جلسه بحث اخلاق امسال است و به شرط حیات، ان شاء الله ادامه بحث را در سال آینده خواهیم داشت. آخر سال است، بالاخره یک عده ای، با وجود این مشکلات و گرانی که هست، مستمند و گرفتار هستند. لذا طبیعی است مؤمن، اگر می خواهد مؤمن باشد؛ باید اهل عمل باشد و حتی از خدا کمک بگیرد که بتواند اهل عمل باشد و به برادر مؤمنش کمک کند و دست دیگران را بگیرد. این نکته بسیار مهمی است.

البته مؤمن باید همیشه این طور باشد. اما چون ما رسم داریم و ست عید نوروز را داریم؛ برای همین در این زمان، تأکید بر این مطلب کردم. این رسم ما هم از باب دید و بازدید، ست خوبی است، گرچه امسال توأم با فاطمیّه است، اما دید و بازدید آن، هیچ اشکالی ندارد. گاهی هم انسان برای سال نو، لباسی برای فرزندان و همسرش می گیرد، اما اگر کسی در همسایگی ما، گرفتار باشد و ما از آن بی خبر باشیم؛ آن وقت چه؟! آیا در آن صورت، ما مؤمن هستیم؟! آیا خدا به ما عنایت و کمک می کند؟!

برآوردن صد هزار حاجت اخروی، در ازای یک کار در دنیا!!!

این قدر مهم است که خدا می فرماید: اگر شما یک حاجت از برادر مؤمنتان را برآورده کنید، پروردگار عالم ضمن این که در این دنیا بسیار به شما عنایت می کند، فردای قیامت هم صد هزار حاجتتان را می دهد. صد هزار کم نیست، یک حاجتتان این است که خدا! من را بهشتی کن. یک حاجتتان این است که من را با پیامبر محشور کن و... لذا با این صد هزار، هر چه حاجت دارید، برآورده می شود. این را اگر یک انسان عادی بگوید، انسان باورش نمی شود، اما چه کسی دارد می گوید؟ معصوم! حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق (صلوات الله و سلامه علیه) می فرمایند: «مَنْ قَضَى لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ حَاجَةً قَضَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِائَةَ أَلْفِ حَاجَةٍ» [11] هر کس یک حاجت از برادر مؤمنش برآورده کند، فردای قیامت، پروردگار عالم، صد هزار حاجت او را برآورده می کند. من نمی دانم، شما ببینید مگر انسان چقدر حاجت دارد؟! یک، دو، چهار، پنج،... اگر انسان بخواهد تا هزار مورد حاجت هایش را بشمرد، کم می آورد. معلوم می شود دستگیری از همدیگر خیلی مهم است و مؤمن فقط این نیست که بخواهد یک گوشه ای بنشیند، برای خودش عبادت کند، سرش در لاک خودش باشد و از دیگران دستگیری نکند.

کمک به دیگران، یک لطفی است که خدا به انسان مرحمت می کند. عجیب است یکی از آقایان می فرمودند: من پدرم دست دیگران را می گرفت، منتها پنهانی، الآن در باب استعداد ذهنی هم خودم و هم فرزندانم بسیار بالا هستیم. حتی یکی دو نفر از فرزندانم استعداد بسیار عجیبی دارند و آن ها را در باب مسائل هسته ای مدام می برند و می آورند. همه این ها ثمره کمک کردن های پدرم به دیگران است. پدرم به خصوص در ایام نوروز، خیلی مواظب در و همسایه و بستگان بود که چیزی دارند یا ندارند.

پدر من سواد نداشت و در آن زمان هم هر چه به مکتب خانه رفته بود، چیزی یاد نگرفته بود و ذهنش گیرایی نداشت. حتی جالب است که خودش می گفت: کلی هم فلک شدم، اما هر بار فلک می شدم، اگر دو حرف یاد گرفته بودم، آن دو هم از ذهنم می پرید. اما به خاطر همین دست به خیر بودن او، طوری شده بود که اواخر عمرش، در عین بی سواد، جملاتی حکمت آمیز می گفت که ما متعجب بودیم. بعد هم به ما گفت: فلانی! من فلان روز می میرم، من را به شهرستان ببر تا همه را ببینم. گفت: رفتیم، همه برادرها و خواهرهایش را دید و با همه هم خداحافظی کرد و گفت: من برای خداحافظی آمدم. برگشتیم، درست در همان روزی که گفت، از دنیا رفت.

یک روز به مرگش مانده بود، گفت: من هیچی از خودم ندارم، می دانی که سواد نوشتن هم ندارم، اما این کلمات حکمت آمیزی که می گویم و شما متعجب هستید، برای این است که من آن ها را شب در عالم رؤیا تعلیم می دیدم. همه این ها هم فقط به خاطر یک مطلب است که چون دارم می روم، به تو می گویم. نمی گویم: به چه کسی و چه چیزی، ولی من دست خیلی ها را

گرفتم و پولم را بین آن ها تقسیم می کردم، بدون این که آن ها متوجه شوند از ناحیه من است. مثلاً می بردم به امام جماعت می دادم، می گفتم: آقا! می دادم فلانی دستش تنگ است، این پول ها را به او بدهید. تازه به امام جماعت هم نمی گفتم: مال من است؛ می گفتم: این را یک آقای به من داده و گفته: این مال را به فلانی ها بدهند؛ چون نمی خواهد خودش شناخته شود. بعد در ذهنم هم این قرار می دادم که حضرت حجت به من داده است. البته بعد هم از آقا عذر خواهی می کردم که آقا! ببخشید اگر بی ادبی می کنم و می گویم: یک آقای به من داده، ولی چون شنیدم همه عالم دست شماست و به واسطه شما، رزق و روزی می خوریم، این را می گویم.

لذا این چنین است که پروردگار عالم به او که حافظه قوی ای نداشت و در مکتب خانه هم فلک هم می شد و هیچی یاد نگرفته بود، در آخر عمر حکمت داد و از آن طرف هم در نسلش، حافظه عجیب قرار داد. البته این ها در دنیا است، حالا در آخرت ببین چه می شود که بناست صد هزار حاجتش برآورده شود. شاید تمام بستگان خود را شفاعت کند. پس ببینید یک مؤمن که برای خدا از دیگران دستگیری کند، چه اجری خواهد داشت.

کمک نکردن در عین توانایی و خروج از ولایت الله!

آن وقت ببینید اگر کسی برعکس شد و مؤمنی به او مراجعه کرد، ولی او در عین حال که می تواند، برای آن شخص کاری انجام ندهد، چه می شود؟ البته یک موقع انسان نمی تواند، شرمنده است و خجل می شود که چرا نتوانستم؟! اما اگر کسی بتواند و انجام ندهد، چه می شود؟

باب الحوائج، موسی بن جعفر (صلوات الله و سلامه علیه) می فرمایند: «مَنْ قَصَدَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ مُسْتَجِيرًا بِهِ فَيُبْعَضُ أَوَّلَهُ فَلَمْ يَجِزْهُ، بَعْدَ أَنْ يَقْدَرَ عَلَيْهِ» [12] اگر برادر مؤمنی سراغ انسان بیاید و مشکلی را اعلان کند و او بتواند انجام بدهد و قادر باشد، اما اجرا و عملی نکند؛ «فَقَدْ قَطَعَ وَلَايَةَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» به تحقیق که دیگر از ولایت خدا بریده می شود؛ یعنی دیگر ولایت الله ندارد و زیر ولایت شیطان و ابلیس می رود!

پس خیلی مواظب باشیم که اگر می گوئیم مؤمن هستیم، باید دست دیگران را بگیریم؛ چون اگر بخواهیم دست دیگران را بگیریم و در حال خودمان باشیم، از ولایت الله منقطع خواهیم شد. جالب هم این است که اگر روایات و فرمایشات معصومین را ببینید، معصومین نمی فرمایند: حاکم و حکومت به مستمندان کمک کند؛ یعنی اصلاً خدا هم دوست دارد که مردم خودشان دست همدیگر را بگیرند. اصلاً یک مواقعی اتفاقاتی که می افتد، مثلاً در یک جا زلزله ای رخ می دهد و...، برای این است که خدا می خواهد ببیند مردم چقدر می روند و آن وقت باب رحمتش را می گشاید.

کمک به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)!

کسی نزد پیامبر عظیم الشان (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و عرضه داشت: یا رسول الله! وضعم خراب است، کمکی به من کنید و یک تبرکی به من بدهید، تا زندگی ام راه بیفتد. حضرت فرمودند: برو صدقه بده. عرضه داشت: آقا! من می گویم وضعم خراب است. فرمودند: بله! «الصدقة تجلب الرزق»، صدقه، باعث جلب رزق و روزی است. برو از هر چه که داری، یک مقدارش را بده.

می دانید این فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای چیست؟ برای این که وقتی دست هم را بگیریم، خدا عنایت می کند و کمک من ناحیه الله موقعی می شود که مردم خودشان دست همدیگر را بگیرند. لذا این هم لطف و عنایت خداست. این قدر مهم است که حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق (صلوات الله و سلامه علیه) می فرمایند: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ أَوْصَلَ إِلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ مَعْرُوفًا فَقَدْ أَوْصَلَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)» [13] هر مؤمنی که به برادر مؤمن خودش کمک و خوبی کند، کأن به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کمک و خوبی کرده است. کمک به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)! خیلی عجیب است!

حسنة ای که خداوند فقط برای سه گروه ذخیره کرده است!

این مطالب را بیان می کنم تا دستگیری از دیگران را فراموش نکنیم. خیلی حسنات از جانب خدا بر بندگان می آید، اما خیلی جالب است روایت می فرماید: خدا یک حسنة ای دارد که آن را ذخیره کرده و فقط به سه گروه بیشتر نمی دهد. حضرت باب الحوائج، موسی بن جعفر (صلوات الله و سلامه علیه) می فرمایند: «إِنَّ لِلَّهِ حَسَنَةً اِخْتَرَهَا ثَلَاثَةً» [14] خدا یک حسنة ای دارد که برای سه گروه ذخیره کرده است:

1. «لِإِمَامٍ عَادِلٍ»، برای امام و پیشوای عادل. از آن جایی که اولین مورد، این را بیان می کند، معلوم است که خیلی مهم است که پیشوا و حاکم، عادل باشد.

2. «وِ مُؤْمِنٍ حَكَمَ أَخَاهُ فِي مَالِهِ»، مؤمنی که دست برادرش را در مال خودش، باز قرار دهد؛ یعنی او را بیاورد و به عنوان کسی که در مال خودش شریک است، دستش را باز بگذارد که هر چه خواست، بردارد.

خداوند حاج آقای بنابی را حفظ کند، حوزه علمیه ایشان در تبریز بود، به علت برخی مطالب، از جمله حسادت ها بعضی ها، ایشان به بناب رفتند و در آن جا حوزه دارند. ایشان خودش به طلبه ها شهریه نمی دهد. یک صندوقی آن جا گذاشته و پولی را در آن صندوق جام مانند قرار داده، شهریه ها را در آن جا می ریزد و می گوید: هر کس واقعاً هر چقدر نیازمند است، بردارد.

چنین کاری، نشان از برادری است؛ یعنی همه مال ها یکی است. «وِ مُؤْمِنٍ حَكَمَ أَخَاهُ فِي مَالِهِ»، یعنی دست برادرش را باز

بگذارد که بردارد. البته مؤمن خودش هم می داند و به قدر نیاز برمی دارد، زیاده بر نمی دارد و طمع ندارد. اصلاً کسی که طمع نداشته باشد، خدا به او مرحمت می کند. اما اگر کسی طمع داشت، برعکس می شود و خدا هم به خاطر آن طمعش؛ چون نیتش خدایی نیست، به او عنایتی نمی کند. اصلاً علت این که بعضی ها طمع می کنند؛ برای این است که خدا را رزاق نمی دانند.

3. «وَمَنْ سَعَى لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فِي حَاجَتِهِ»، هر که برای برآورده شدن حاجت برادر مؤمنش سعی و تلاش کند؛ یعنی یک مورد برای امام عادل است، اما دو مورد دیگر، باز در همین قضایای کمک کردن است.

از یک سال مال خود، در همین دنیا انفاق کنید! همه این مطالبی که در این جلسه بیان کردیم، برای این است که نزدیک سال نو، همدیگر را کمک کنیم. طوری نباشد که فقط فکر خانواده و فرزندان خودمان باشیم. مؤمن این نیست که فقط دعای کمیل بخواند، نماز شب بخواند (که باید نماز شب هم بخواند) و...، اما زندگی خودش آن طوری که دلش خواست باشد و به زندگی دیگران، بی اهمیت باشد. در جلسه گذشته هم بیان کردم که یک سوم مال ما برای خودمان است و خودمان اختیارش را داریم. اما این یک سوم را باید در حیات خودمان خرج کنیم؛ چون بعد از مرگمان که دستمان به مالمان نمی رسد. مثلاً وصیت می کنیم که یک سوم مالمان را خرج کنند که این، هم خوب است و بالاخره یک چیزی به ما می رسد. اما می دانید آن موقع چگونه است؟ چون ما از دنیا رفتیم، دیگر مالی نداریم و خودمان هم برای فرزندانمان هستیم. مثلاً می گویند: ولی میت اجازه می دهند، فلانی برایش نماز بخواند؟ یعنی دیگر فرزند بزرگش، ولی او می شود.

عزیز دلم! الآن اختیار مال خود را داری، یک سوم مال خود را الآن بده. ازدیاد مال هم الآن برای تو می شود. پس کمک کنیم، دست ها را بگیریم و مراقب باشیم. آن وقت برکاتش را ببینیم. آن بنده خدا بیان می کرد که فرزندانش حافظه عجیبی دارند که فقط به خاطر کمک مخفیانه پدرش بود که بی سواد هم بود. لذا خدا به هرکس یک عنایتی می کند.

ضمن اینکه خود پروردگار عالم فرموده: با پول دادن به دیگران کم نمی شود، بلکه مضاعف می شود. کسی که مؤمن باشد، می فهمد که مضاعف می شود. امتحانش که ضرر ندارد. امتحان کنید. اگر کم شد، بگوییم این طور نیست.

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» [15]، غل و زنجیر به دستمان نزنیم که هیچ ندهیم. البته مبسوطه هم نباشد؛ چون باید خانواده را هم در نظر داشته باشیم. اما در یک سوم مال خودمان که اختیارش را داریم، هیچ کس (نه همسر، نه فرزند و...) نمی تواند به من و شما غر بزند که چرا به دیگران می دهی؟! کارمند هستی، وقتی حقوق می گیری، یک سوم مالت را جدا کن و با دست خودت خرج کن و به دیگران بده، بعد برکاتش را ببین. اگر برکات نداشت، اگر لطف نکردند، اگر ازدیاد رزق نشد، اگر برای تو از جایی نیامد، آن وقت بگو که این طور نشد. این را حتماً امتحان کنید و دست همدیگر را بگیریم.

خدا هم دوست دارد خودمان بدهیم. البته دولتمردان هم باید مواظب باشند. روایتی هست که در باب سوء خلق بیان می کنند، حداقل قضیه این است که گرانی، سوء خلق می آورد، امانت را از بین می برد و سینه های مؤمنین تنگ می شود که روایتش را خواندیم که چرا بداخلاقی ها در جامعه پیش می آید و گرانی هم بحث جدایی دارد. لذا دولتمردان باید مواظبت کنند، شاید یکی از فتنه های بعدی، همین گرانی باشد.

پس خودمان دست همدیگر را بگیریم. خودمان به اندازه وسع خودمان یاد همدیگر باشیم. همسایه بغلی و دیگری را مدّتنظر داشته باشیم، بعد ببینیم چه گلستانی می شود. ببینیم چقدر رحمت الهی نازل می شود و گناه هم از بین می رود.

چه کسانی توفیق یاری دیگران را ندارند؟ روایات دیگری هست که در یکی از آن ها می فرمایند: اگر به همدیگر کمک کنید، حتی گناه هم از بین می رود. لذا جالب است که می فرمایند: فقط دو گروه توفیق ندارند که یاری دیگران را انجام بدهند:

1. یک مورد کسانی هستند که بدگویی برادران خود را می کنند. می فرمایند: «لَا يَسِيءُ مَخْضَرٌ إِخْوَانَهُ إِلَّا مَنْ وَلَدَ عَلَى غَيْرِ فِرَاشٍ أُبَيِّهِ» [16]. از برادران خود بدگویی نمی کند، مگر حرام زاده. حال، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

2. یکی هم کسانی هستند که به خدا در رزق، بدبین هستند. تصوّر می کنند خودشان رزق را به دست می آورند. لذا کسی که فکر می کند قدرت خودش است که رزق در می آورد، یعنی به خدا بدبین است و در رزاقیت او سوءظنّ دارد. می گوید: خودم بودم کار کردم، خودم بلد بودم و....

دو گروهی که توفیق ندارند دست برادر مؤمنشان را بگیرند مرحوم ابوی (اعلی الله مقامه الشّریف) می فرمودند: بعضی به سجده می روند و به جای «سبحان ربّی الاعلی و بحمده»، می گویند: سبحان ربّی الاعلی و به من ده. یعنی دنبال خودخواهی هستند؛ چون باور ندارند که خدا می رساند و می گوید: اگر کمک کنم، کم می شود. من خودم بلد بودم، من خودم کار کردم، حالا به یک عده مفت خور بدهم؟! فکر می کند، این فکر و قدرت و بازو، برای خودش است. می گوید: بله خدا رزاق است، ولی من بلد بودم، دو تا را چهار تا کنم و.... لذا این ها را مواظبت کنیم. از اهل بیت یاد بگیریم. آن ها که عالم در دست قدرتشان است، اما خدا به ظاهر تنگنا قرار داده و به تعبیری خودشان گرفتار هستند، اما وقتی روزه گرفتند و یتیم و اسیر و مسکین آمد، افطار خود را به آنان دادند و با آب افطار کردند. اهل بیت، الگوی

عملی هستند. با این که عالم در دست قدرتشان است، اما در راه خدا، مسکین و یتیم و اسیر را اطعام می کنند. آن وقت ما چه کردیم؟! یکی از کسانی که اطعام کرده، بی بی دو عالم است، همان کسی که در این ایام عزاداری و سوگواری برایش می گیریم. گاهی سفره های ما در افطار، بسیار رنگین می شود، ما که خودمان هم قبول داریم که نمی توانیم مثل آن ها باشیم، آن ها معصوم هستند، ما نمی توانیم. اما حداقل به اندازه ای که می توانیم، الگو بگیریم. کسی که درجانش بالا می رود، می تواند صبر و تحمل داشته باشد. اما دل ها بسوزد برای بانویی که این طور افطار کرده، بانویی که بهشتی است، امّ الخلقه، مادر گیتی، آن وقت مابین در و دیوار...

[1]. الأُمّالی (للطوسی)، ص: 539

[2]. بحار الأنوار: ۳۳/۷۱/۶۷.

[3]. بحار الأنوار : ۳۶/۳۰۵/۶۷.

[4]. الخصال : ۲۷ / ۹۵.

[5]. بحار الأنوار : ۶۸ / ۱۶ / ۲۱.

[6]. بحار الأنوار : ۶۷ / ۷۱ / ۳۹.

[7]. حجرات / 12

[8]. بحار الأنوار، ج: 66، ص: 175

[9]. بحار الأنوار : ۶۷ / ۱۵۸ / ۱.

[10]. بحار الأنوار : ۸۹/۳۲۲/۷۴.

[11]. بحار الأنوار : ۶۷ / ۱۵۸ / ۱.

[12]. الکافی : ۴/۳۶۸/۲.

[13]. بحار الأنوار : ۳۸/۳۹۹/۷۴.

[14]. بحار الأنوار: ۷۰/۳۱۴/۷۴.

[15]. اسراء / 29

[16]. بحار الأنوار : ۲۵/۱۹۸/۷۲.